فصلنامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، دوره‌ی پنجم، شماره‌ی ۳، زمستان ۹۵، صفحات ۳۳-۵۹

تحلیل جامعه‌شناختی طلاق عاطفی در میان زوجین شهر نوشهر

علی‌اصغر فیروزجاییان[۱]، محمّداسماعیل ریاحی[۲]، منصوره محمّدی دوست[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۵

چکیده

یکی از مهم‌ترین آسیب‌های جامعه‌ی معاصر، ازهم‌گسستن و به سردی گراییدن روابط مثبت و شیرین خانوادگی است؛ روابطی که با گذشت زمان منجر به متفاوت شدن خواسته‌ها، نگرش‌ها و نیازهای زن و مرد و به تبع آن، دور شدن آن‌ها از هم شده است. در گذشته روند تصاعدی میزان طلاق به‌طور کاملاً چشم‌گیری موجب شد که از دیگر آسیب‌های خانوادگی غافل شویم. یکی از این آسیب‌های جدّی، طلاق عاطفی است که مهم‌ترین عامل ازهم‌گسیختگی ساختار بنیادی‌ترین بخش جامعه یعنی خانواده است. بر این اساس، مقاله‌ی حاضر درصدد است با تأکید بر اختلال عوامل رابطه‌ای درون خانوادگی (بی‌نظمی)، به بررسی عوامل مؤثّر بر طلاق عاطفی در شهر نوشهر بپردازد. روش تحقیق از نوع پیمایشی، ابزار سنجش آن پرسش‌نامه‌ی محقّق‌ساخته و جامعه‌ی آماری نیز شامل همه‌ی زنان و مردان متأهّل شهر نوشهر است. حجم نمونه‌ی آماری بر اساس فرمول کوکران، ۳۸٤ نفر برآورد شده و اطّلاعات با استفاده از پرسش‌نامه جمع‌آوری گردیده است. نتایج تحقیق نشان داده که طلاق عاطفی با متغیّرهایی چون عدم هم‌فکری مشترک، عدم هم‌گامی مشترک، عدم هم‌بختی مشترک و عدم هم‌دلی مشترک، رابطه‌ی معناداری دارد. هم‌چنین با توجّه به مدل ساختاری ارائه‌شده، همه‌ی این متغیّرها ۵۷ درصد از تغییرات متغیّر وابسته (طلاق عاطفی) را تبیین کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: خانواده، طلاق، طلاق عاطفی، بی‌نظمی اجتماعی.

[۱] استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران (نویسنده‌ی مسؤول) a.firozjayan@umz.ac.ir

[۲] دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران m.riahi@umz.ac.ir

[۳] کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران m_mohamadidost_16@yahoo.com

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

بیان مسأله

در همه‌ی نقاط دنیا، ماهیّت نظام خانواده مؤلّفه‌ای کلیدی و تعیین‌کننده در رفتارها و نگرش‌های افراد به‌شمار می‌آید و وسیله‌ای برای پیوند با سایر نهادهای اجتماعی (شکوری و آزاد ارمکی، ۱۳۸۱: ۲٤٦)، اساس تشکیل جامعه و کانون کمک، تسکین، التیام و شفا برای اعضای خود (گلدنبرگ؛ به نقل از نقشبندی و همکاران، ۱۳۸۲) و موجب افزایش انسجام اجتماعی است (آزاد ارمکی، ۱۳۹۱). اگرچه جهانی شدن[1] و قدرت مدرنیته و نوسازی، پیامدهای مثبتی برای اعضای خانواده و جامعه به همراه داشت، امّا آن‌ها را در معرض تهدید نیز قرار داد. فروپاشی پیوندهای زناشویی از برجسته‌ترین نمونه‌های تحوّلات مرتبط با خانواده‌ی امروزی است؛ چنان‌که خانواده با پدیده‌های نوظهوری (مانند خانواده‌ی تک‌والدی، خانواده‌ی تک‌فرزندی، بی‌فرزندی و زوج زیستی) مواجه شده که این تحوّلات در قالب اصطلاحاتی چون «عصر طلاق»[2] (ماسون و جنسن[3]، ۱۹۹۵) و «انقلاب طلاق»[4] (اوپونگ[5]، ۱۹۹۵) توصیف شده است. موارد زیر از جمله شاخص‌های اساسی تحوّلات خانواده‌ی معاصر است: افزایش نسبت تجرّد (کایران[6] ۲۰۰۰؛ وایت[7]، ۲۰۰۵)، افزایش میانگین سنّ ازدواج، کاهش موالید (فروتن، ۱۳۹۰؛ میرزایی، ۱۳۸٤؛ بیورنبوری[8]، ۱۹۹۲)، بی‌فرزندی (حکیم، ۲۰۰۰؛ رولاند[9]، ۲۰۰۷)، افزایش طلاق، خانواده‌های تک‌والدی (وایت، ۲۰۰۵)، زندگی مشترک بدون ازدواج (کلارکبرگ و همکاران[10]، ۱۹۹۵؛ بنیت و همکاران[11]، ۱۹۸۸؛ آکسین و تورنتون[12]، ۱۹۹۲؛ وایت، ۲۰۰۵) و گسترش هم‌خانگی (نازیو[13]، ۲۰۰۸: ۳). این شاخص‌ها حتّی در کشورهای در حال توسعه نیز در حال فراگیر شدن است (بومپایس و همکاران[14]، ۲۰۰۰).

مطالعات نشان می‌دهد که در قرن نوزدهم تنها حدود ۵ درصد از ازدواج‌ها به طلاق ختم می‌شد، امّا در قرن بیستم حدود نیمی از ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌شود. البتّه آمار رسمی طلاق به‌طور کامل نشان‌دهنده‌ی میزان ناکامی در زندگی زناشویی نیست؛ زیرا در کنار آن، آمار بزرگ‌تر

[1] Globalization
[2] The age of divorce
[3] Masoon & jenson
[4] The Divorce Revolution
[5] Opong
[6] kayran
[7] Waite
[8] Bjornbori
[9] Rowland
[10] Clarkberg et al
[11] Bennet et al
[12] Axinn & Thornton
[13] Nazio
[14] Bumpass et al

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

امّا کشف‌نشده‌ای به نام طلاق عاطفی[۱] وجود دارد. طلاق می‌تواند صورت آشکار و رسمی داشته باشد که موجب فروپاشی خانواده می‌شود و نیز می‌تواند صورت پنهان به خود بگیرد که در آن، صرفاً ساختار خانواده حفظ می‌شود، امّا خانواده از درون تهی است. برخی از ازدواج‌ها با طلاق پایان نمی‌یابند، بلکه به زندگی‌های سرد و خانواده‌های توخالی‌ای تبدیل می‌شوند که فاقد عشق و دوستی‌اند (استیل و کید[۲]، ۱۳۸۸: ۲٦۰) و اعضای آن به زندگی با یکدیگر ادامه می‌دهند، ولی از روابط و کنش متقابل با یکدیگر و حمایت احساسی محروم هستند (گود[۳]، ۱۳۵۲: ۲٤۹). پل بوهانان، طلاق عاطفی را اوّلین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه‌ی زناشویی رو به زوالی می‌داند که احساس بیگانگی جایگزین آن می‌شود (بوهانان، ۱۹۷۰؛ به نقل از اولسن و دفراین[٤]، ۲۰۰٦). طلاق عاطفی، فاصله‌ی مشخّص و آشکار میان همسرانی است که هر دو ناپخته‌اند؛ هرچند یکی از آن‌ها ممکن است این ناپختگی را تأیید یا انکار کند (گلدنبرگ[٥]، ۱۳۸۷). این نوع طلاق، نماد وجود مشکل در ارتباط سالم و صحیح بین زن و شوهر و نیز متضمّن فقدان اعتماد، احترام و محبّت به یکدیگر است (بوهانان، ۱۹۷۰؛ به نقل از لاور[٦]، ۲۰۰۷: ۳۵۱).

طلاق عاطفی و تعارضات، تهدیدهایی جدّی برای زندگی زناشویی هستند که ثبات و کیفیّت ازدواج را به چالش می‌کشند و موجب بروز پیامدهای منفی روانی، جسمانی، اجتماعی و اقتصادی می‌شوند. تأثیر منفی بر سلامت جسمانی، افسردگی و بهره‌وری پایین در کار (مارکمن و همکاران[۷]، ۱۹۹٤)، از جمله پیامدهای طلاق عاطفی برای بزرگ‌سالان و احتمال فراوان بروز اختلال منش، اضطراب، افسردگی، بزهکاری (استنلی[۸]، ۲۰۰۱) و مشکلات مدرسه‌ای نیز از جمله پیامدهای آن برای نوجوانان است. اساساً طلاق عاطفی پیامدهایی منفی برای فرد و جامعه در پی دارد و مشکلات فراوانی برای زن و مرد ایجاد می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که در شخصیّت اعضای خانواده نوعی آشفتگی و بی‌سازمانی به‌وجود می‌آورد و کیفیّت روابط خانواده را دچار تزلزل می‌کند. مطالب گفته‌شده، بیانگر این موضوع است که طلاق عاطفی مقدّمات جدایی و طلاق زوجین است. بنابراین، همین امر را می‌توان یکی از مهم‌ترین دلایل اهمّیّت بررسی طلاق عاطفی به‌شمار آورد.

[1] Emotional divorce
[2] Steel & kidd
[3] Good
[4] Olson & Defrain
[5] Goldenberg
[6] laur
[7] Markman et al
[8] Stanley

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

اگرچه در نگاه نخست، روابط سرد بین زوجین پدیده‌ای فردی به‌نظر می‌رسد، امّا با توجّه به پیامدها و عواقب ناگوار آن، این معضل را باید مسأله‌ای اجتماعی - ولی به صورت پنهان- دانست. بنابراین، ریشه‌ی بسیاری از آسیب‌های خانوادگی را می‌توان در طلاق عاطفی جستجو کرد. با توجّه به گستردگی طلاق عاطفی در میان زوجین و پیامدهای منفی آن و نیز کمبود تحلیل جامعه‌شناختی در این حوزه، پژوهش حاضر قصد دارد به تحلیل جامعه‌شناختی طلاق عاطفی در میان زنان و مردان متأهّل بپردازد. از این رو در پی پاسخ به سؤالات زیر است:

۱. میزان طلاق عاطفی در میان جامعه‌ی مورد بررسی چه‌قدر است؟

۲. بی‌نظمی اجتماعی در سطح خرد خانواده چه تأثیری بر طلاق عاطفی دارد؟

تعریف مفاهیم

طلاق

در فرهنگ معین طلاق به معنای جدا شدن زن از مرد و رها شدن زن از قید نکاح طبق شرایط مقرّر در دین است (معین، ۱۳۷۱: ۲۲۲۹/۲). طلاق در اصطلاح فقهی به معنای زائل نمودن قید و پیوند نکاح با صیغه‌ی مخصوص (نجفی، ۱۳٦٦: ۲۷٤) و در اصطلاح علم حقوق نیز نوعی رفع قید نکاح است (امامی، ۱۳٦٦: ۲). طلاق را اغلب راه حل رایج و قانونی عدم سازش زن و شوهر، فرو ریختن ساختار زندگی خانوادگی، قطع پیوند زناشویی و اختلال ارتباط والدین با فرزندان تعریف کرده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳٦۷).

انواع طلاق

طلاق را بر اساس معیارهای مختلف می‌توان به انواع گوناگونی تقسیم کرد. اگر طلاق را گسست رابطه‌ی عاطفی بین زن و مرد بدانیم، در برخی موارد این جدایی عاطفی به صورت آشکار اتّفاق می‌افتد امّا در بسیاری از موارد، فاصله‌گیری عاطفی زن و مرد به صورت پنهان باقی می‌ماند. در واقع در طلاق‌های رسمی که می‌توان آن‌ها را طلاق آشکار نامید، زوجین با مراجعه به مراکز رسمی، سند ازدواج خود را باطل می‌کنند، امّا در جامعه بخش زیادی از اختلال روابط بین زوجین به صورت پنهان باقی می‌ماند. در طلاق پنهان، زوجین بدون داشتن تعلّق عاطفی به زندگی در کنار یکدیگر ادامه می‌دهند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

در عین حال متخصّصان، طلاق را به چند مرحله‌ی زیر تقسیم می‌کنند: طلاق عاطفی[1]، طلاق قانونی[2]، طلاق اقتصادی[3]، طلاق والدینی[4]، طلاق اجتماعی[5] و طلاق روانی[6] (بوهانان، ۱۹۷۱؛ لاور، ۲۰۰۰). در تشریح هریک از انواع فوق باید گفت، طلاق عاطفی بیانگر رابطه‌ی زناشویی‌ای است که رو به زوال می‌رود؛ به‌عبارتی، تنش فزاینده میان زن و شوهر است که معمولاً به جدایی می‌انجامد. طلاق قانونی متضمّن زمینه‌ها و دلایلی است که بر پایه‌ی آن‌ها به ازدواج پایان داده می‌شود. طلاق اقتصادی به تقسیم ثروت و دارایی مربوط می‌شود؛ وقتی خانواده‌ای از هم می‌پاشد، تصفیه‌ی اقتصادی یعنی تقسیم اموال و دارایی آن‌ها در دو سهم ضرورت پیدا می‌کند. طلاق هماهنگی میان والدین، مسائل مربوط به کودک و حقّ ملاقات را دربرمی‌گیرد؛ یعنی، تصمیماتی که درباره‌ی حضانت فرزندان، دیدار بعدی آن‌ها و مسؤولیّت‌های هریک از والدین از نظر مالی و تربیت کودکان و ... اتّخاذ می‌شود. طلاق اجتماعی به تغییرات در دوستی‌ها و سایر روابط اجتماعی مربوط می‌شود که فرد طلاق‌گرفته با آن‌ها سروکار دارد. طلاق روانی نیز آن است که فرد از طریق آن سرانجام باید پیوندهای وابستگی عاطفی را قطع کند و با الزامات تنها زیستن رو در رو شود (بوهانان،۱۹۷۰؛ به نقل از گیدنز، ۱۳۷۸).

طلاق عاطفی

پل بوهانان طلاق عاطفی را اوّلین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه‌ی زناشویی رو به زوالی می‌داند که احساس بیگانگی جایگزین آن می‌شود. بر این اساس، اگرچه زن و شوهر ممکن است با هم بودن را مانند یک گروه اجتماعی ادامه دهند، امّا جاذبه و اعتماد آن‌ها نسبت به یکدیگر از بین رفته است. طلاق عاطفی به‌عنوان انتخابی نفرت‌انگیز بین تسلیم و نفرت از خود و تسلّط و نفرت از خود تجربه می‌شود که در آن هریک از زن و شوهر به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی، دیگری را آزار می‌دهد (بوهانان؛ به نقل از اولسن و دفراین، ۲۰۰۶: ٤٤٩). این نوع طلاق، فاصله‌ی عاطفی مشخّص و آشکار میان همسرانی است که هر دو ناپخته هستند؛ هرچند ممکن است یکی از آن‌ها این ناپختگی را تأیید کند و دیگری با ابراز اعمال مسؤولانه‌ی مفرط، آن را انکار نماید (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۱۳۸۷: ٤١٦). طلاق عاطفی وضعیّتی است که در آن، به‌ظاهر ساختار

[1] Emotional Divorce
[2] Legal Divorce
[3] Economic Divorce
[4] Parental Divorce
[5] Community Divorce
[6] Psychological Divorce

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

خانواده حفظ می‌شود، امّا در واقع خانواده از درون تهی است؛ زیرا رابطه‌ی عاطفی مثبت میان زوجین از میان رفته و روابط منفی عاطفی جای آن را گرفته است. طلاق عاطفی می‌تواند طیف وسیعی از قهرهای ساده تا بگومگوهای جدّی و درگیری‌های فیزیکی و خشونت را دربرگیرد (بخارایی، ١٣٨٦).

این نوع طلاق که با مفهوم دل‌زدگی زناشویی هم‌پوشانی بسیار زیادی دارد، وضعیّتی است که در آن، احساسات منفی خشم، ناامیدی، زیان، رنجش، تنفّر و دشمنی جایگزین احساسات مثبت عشق و علاقه‌ی متقابل در روابط زوجین می‌شود. این وضعیّت در طول زمان اتّفاق می‌افتد و شدّت آن می‌تواند از زوجی به زوج دیگر متفاوت باشد. بر این اساس، زندگی زناشویی در زیر یک سقف ادامه خواهد یافت، امّا روابط عاطفی زوجین از کیفیّت مطلوبی برخوردار نیست. این وضعیّت می‌تواند تا آخر عمر زوجین ادامه یابد و یا در مرحله‌ای به طلاق قانونی ختم گردد.

پیشینه‌ی تجربی پژوهش

فیروزجاییان و غلامرضازاده (۱۳۹۳) در پژوهشی، عوامل زمینه‌ای مؤثّر بر طلاق عاطفی را بررسی کرده‌اند. روش بررسی، پیمایش بوده و داده‌ها از طریق پرسش‌نامه از میان ۲۰۰ نفر از زنان متأهّل شهر آمل جمع‌آوری شده است. بررسی متغیّرهای زمینه‌ای نشان داده که رابطه‌ی معنادار و معکوسی بین سنّ پاسخ‌گو، سنّ پاسخ‌گو هنگام ازدواج، درآمد خانواده، تحصیلات فرد، تحصیلات همسر و نحوه‌ی انتخاب همسر با طلاق عاطفی وجود داشته است.

رضایی و همکاران (۱۳۹۳) در تحقیق خود به بررسی جامعه‌شناختی میزان و عوامل مؤثّر بر طلاق عاطفی در میان زنان مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره در سطح شهر همدان پرداخته‌اند. جامعه‌ی آماری پژوهش را همه‌ی زنان مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره‌ی خانواده در شهر همدان در سال ۱۳۹۲ تشکیل می‌داده‌اند. حجم نمونه ۲۰۰ نفر و شیوه‌ی نمونه‌گیری نیز تصادفی سیستماتیک بوده است. بر پایه‌ی نتایج این تحقیق، با ۹۵ درصد اطمینان می‌توان گفت که جامعه‌ی مورد بررسی دارای مشکل طلاق عاطفی است. برای بررسی تأثیر کلّ متغیّرهای مستقل بر متغیّر وابسته، از تحلیل رگرسیون استفاده شده و نتایج نشان داده است که متغیّرهای مستقل تحقیق، ٤٤ درصد از تغییرات متغیّر وابسته را مورد سنجش قرار می‌دهند. سطح معناداری به‌دست آمده نیز نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی معنادار بین متغیّرهای مستقل و وابسته‌ی تحقیق است (sig=۰/۰۰۰). برای بررسی مؤثّرترین متغیّر اثرگذار بر طلاق عاطفی از ضریب بتای به‌دست آمده از آزمون رگرسیون استفاده

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

شده و با توجّه به نتایج به‌دست آمده می‌توان گفت متغیّر مشکلات ارتباطی با بتای ۰/۴۹۷ بیش‌ترین تأثیر و متغیّر نظم در خانواده نیز کم‌ترین تأثیر را بر طلاق عاطفی داشته است. هم‌چنین بر پایه‌ی نتایج به‌دست آمده، بین فرسودگی شغلی و طلاق عاطفی، رابطه‌ی معناداری وجود ندارد.

پروین و همکاران (۱۳۹۱) پژوهشی تحت‌عنوان «عوامل جامعه‌شناختی مؤثّر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی» انجام داده‌اند. جامعه‌ی آماری این تحقیق شامل همه‌ی خانواده‌های ساکن در شهر تهران و حجم نمونه برابر با ۵۰۰ نفر بوده است. روش نمونه‌گیری به صورت دومرحله‌ای خوشه‌ای و تصادفی انجام شده و چارچوب نظری تحقیق نیز نظریّه‌ی کارکردگرایی- ساختی بوده است. روش تحقیق، پیمایش بوده و داده‌ها از طریق پرسش‌نامه‌ی محقّق‌ساخته، احصا شده است. بر پایه‌ی یافته‌های تحقیق، متغیّرهای نظم درون خانواده، ساختار قدرت خانواده و سرمایه‌ی اجتماعی درون خانواده بیش‌ترین رابطه‌ی معنادار را با میزان طلاق عاطفی دارند. هم‌چنین نتایج رگرسیونی نشان داده که متغیّرهای مستقل تحقیق حدود ٦٦ درصد از واریانس‌ها و تغییرات طلاق عاطفی را تبیین می‌کنند.

سادات دورفرد (۱۳۹۱) در تحقیق خود با عنوان «رابطه‌ی طلاق عاطفی و اقدام به طلاق قانونی در میان زوجین مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده»، به بررسی چیستی مفهوم طلاق عاطفی و نسبت آن با مفهوم طلاق قانونی پرداخته است. روش این تحقیق به صورت پیمایش با استفاده ابزار پرسش‌نامه بوده است. با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند، حجم نمونه شامل ۲۰۰ نفر از کسانی بوده که با مراجعه به مجتمع قضایی شماره‌ی ۲ تهران، اقدام به طلاق قانونی کرده بودند. نتایج این پژوهش نشان داده میان وقوع طلاق عاطفی و طلاق قانونی در بین کسانی که اقدام به طلاق قانونی می‌کنند، رابطه‌ی معناداری وجود ندارد.

استلدر[1] (۲۰۱۱) در پژوهشی به نقش نارضایتی زناشویی و وضعیّت تأهّل در تفکّر درباره‌ی طلاق پرداخته و کوشیده با استفاده از یک چارچوب ناهنجاری شناختی، عوامل مؤثّر بر طلاق و تعهّد ازدواج را بشناسد. این مطالعه بر روی دانشجویان مجرّد دوره‌ی کارشناسی نشان داده افرادی که سنّت (طلاق-ناسازگاری) و تعهّد ازدواج را یادآور می‌شوند، نسبت به کسانی که آن را یادآوری نمی‌کنند، گزارش کم‌تری از طلاق ارائه می‌دهند. این ناهماهنگی احتمالاً نشان‌دهنده‌ی تغییر در نگرش‌هاست. ممکن است اطّلاعات بیش‌تر به بی‌اهمّیّت بودن تعهّد از نظر کسانی که چنین اطّلاعاتی را دریافت نمی‌کنند، بینجامد. بر پایه‌ی این پژوهش، ایده‌ی طلاق با تعهّد ازدواج، تناسبی

[1] Estedler

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

ندارد. دلایلی که به ازدواج کمک می‌کند، درک جدّیّت نسبت به تعهّدات و برخورداری از تصوّری جدّی درباره‌ی عواقب طلاق است.

شارما و همکاران[1] (۲۰۱۱) تأثیرات روانی و عاطفی طلاق را در زنان بررسی کرده‌اند؛ در این پژوهش که گروه‌های سنّی را مورد بررسی قرار داده، شرکت‌کنندگان ۵۰ زن مطلّقه در گروه‌های سنّی ۲۰ تا ۳۰ سال و ۳۰ تا ۴۰ سال بوده‌اند. بررسی تأثیر طلاق، یک سال پس از طلاق و در طی یک ماه انجام شده است. سلامت عاطفی با استفاده از پرسش‌نامه‌ی هشت دولت مورد بررسی قرار گرفته و سلامت روانی زنان مطلّقه از طریق پرسش‌نامه‌ی سلامت روانی و برنامه‌ی مصاحبه‌ی نیمه‌ساختاریافته برای تجربه‌های پس از طلاق بررسی شده است. نتایج نشان داده که طلاق، عزّت نفس زنان را کاهش می‌دهد و زنان مطلّقه فشارهای فراوانی را تجربه می‌کنند. البتّه با گذشت زمان، سلامت روانی زنان مطلّقه بهتر می‌شود. هم‌چنین زنان جوان‌تر نسبت به زنان مسن‌تر، متحمّل فشار روانی و عاطفی کم‌تری می‌شوند. این یافته‌ها دارای پیامدهای حیاتی برای فهم ساختار اجتماعی و دغدغه‌های در حال تغییر خود است.

در تحقیقی که الیسون و همکاران[2] (۲۰۱۱) بر روی حدود ۱۵۰۰ فردِ ۱۸ تا ۳۵ ساله انجام داده‌اند، مشخّص شد والدینی که از زندگی مشترک سالم و شادی برخوردارند و کم‌ترین تعارض را دارند، نمرات بیش‌تری در مذهب و معنویّت به‌دست می‌آورند. به‌نظر می‌رسد شاخص‌های باورهای مذهبی محیطی و سنّتی نسبت به طلاق و اختلاف والدین، بیش از باورهای معنوی شخصی آسیب‌پذیر باشند. یافته‌ها، مجموعه‌ای از ارتباطات اوّلیّه را نیز بین پیش‌زمینه‌ی خانوادگی در زندگی مذهبی و معنوی افراد نشان داده‌اند. از آن‌جا که باورها می‌توانند از تصوّرات ما نشأت گیرند و خود نیز تصوّرات ما را بسازند، تصوّرات افراد می‌توانند بر تعارضات آن‌ها اثر بگذارند و زندگی مشترک را سالم و شاد نمایند و یا با افزایش اختلاف زوجین، زمینه‌ساز طلاق آن‌ها شوند.

فرالی و همکاران[3] (۲۰۱۳) پژوهشی با عنوان «ازدواج و طلاق والدین» انجام داده‌اند که هدف آن بررسی پیامدهای طلاق والدین برای الگوهای دل‌بستگی بزرگ‌سالان بوده است. افرادی که امنیّت را با والدین خود تجربه کردند، به احتمال زیاد، رابطه‌ای امن در رابطه‌ی عاشقانه خود نیز دارند. یافته‌ها نشان داده که طلاق والدین دارای پیامدهای پراکنده‌ای برای دل‌بستگی متزلزل افراد است؛ یعنی، طلاق والدین به‌شدّت به روابط متزلزل در دوران بزرگ‌سالی و روابط متزلزل با شرکا

[1] Sharma et al
[2] Elison et al
[3] Feraly et al

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

و دوستان رمانتیک مربوط است. علاوه بر این، تزلزل روابط، زمانی بیش‌تر بوده که طلاق والدین در دوران کودکی صورت گرفته است. نتایج حاصل از مطالعات نشان داده که طلاق، رابطه‌ای نسبتاً قوی با تزلزل در مقابل والدین در ارتباط با هم‌سالان دارد. هم‌چنین نشان می‌دهد ارتباط بین وضعیّت طلاق و ناامنی، بیش‌تر در زمینه‌ی روابط والدین بوده است. نکته‌ی مهم این بوده که افرادی که با پدران خود زندگی می‌کردند، ناامنی بیش‌تری را گزارش دادند.

گان‌میت و همکاران[1] (۲۰۱٤) به مطالعه‌ی تعارضات زناشویی در میان ۱۸۵۲۳ زوج نروژی پرداخته‌اند. سوابق نشان داده که میزان طلاق در پنجاه سال گذشته در بسیاری از جوامع غربی افزایش یافته که این امر پیامدهایی منفی برای بزرگ‌سالان و کودکان داشته است. اوّلین هدف این مطالعه‌ی آینده‌نگر، شناسایی عوامل مهم در زمینه‌ی انحلال روابط ۱۸۵۲۳ زوج در نروژ و دومین هدف نیز ارزیابی تأثیرات متقابل بین انحلال روابط و دیگر پیش‌بینی‌های آن بوده است. افراد مورد مطالعه، زنان باردار و شریک آن‌ها بوده‌اند. سؤالات پرسش‌نامه در دوره‌ی بارداری، فشارها و نارضایتی‌های روابط آن‌ها، عوامل جمعیّتی و ... را مورد سنجش قرار داده و ارتباط بین عوامل و انحلال روابط، با استفاده از تحلیل رگرسیون لجستیک برآورد شده است. نتایج نشان داده که به غیر از زنان جوان، عدم رضایت روابط در میان زنان و مردانی با تحصیلات پایین، پیش‌بینی‌کننده‌های قوی انحلال روابط بوده‌اند. یکی از عوامل قوی دیگر، فشارهای مداوم بر زنان بوده است. در تحلیل نتایج نارضایتی ارتباطی، هیچ تأثیر متقابل معناداری بین نارضایتی ارتباطی و دیگر متغیّرها یافت نشده است. با توجّه به این که در این زمینه مطالعات اندکی در اروپا وجود دارد، این پژوهش، دانشی را به این بدنه افزوده است.

در مجموع می‌توان گفت در مطالعات خارجی، طلاق عاطفی، کم‌تر مورد توجّه محقّقان بوده و این مطالعات بیش‌تر به نارضایتی زناشویی و تأثیر آن بر انسجام خانواده و یا پیامدهای طلاق قانونی برای زوجین و فرزندان پرداخته‌اند. اگرچه بیش‌تر مطالعات انجام‌شده در ایران، طلاق قانونی را مورد بررسی قرار داده‌اند، امّا در سال‌های اخیر نظر محقّقان به مطالعه‌ی اختلالات رابطه‌ای میان زوجین یا طلاق عاطفی جلب شده است. این امر بیانگر نوع خاصّی از آسیب در خانواده‌ی ایرانی است که بررسی و تحلیل بیش‌تر توسّط محقّقان را می‌طلبد. در ایران، مطالعات در حوزه‌ی طلاق بیش‌تر مربوط به زنان است. این موضوع درباره‌ی طلاق عاطفی نیز صدق می کند. از آن‌جا که با توجّه به جدّی بودن بحث طلاق عاطفی در ایران، مطالعات انجام‌شده درباره‌ی آن

[1] Ganmit et al

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

نارساست و تقریباً همه‌ی آن‌ها بر زنان متمرکز شده‌اند، این تحقیق می‌کوشد مطالعه‌ای جنسیّتی در زمینه‌ی طلاق عاطفی در شهری غیر از تهران انجام دهد.

چارچوب نظری پژوهش

چلبی در کتاب «جامعه‌شناسی نظم» تحت‌تأثیر نظریّه‌پردازانی چون پارسونز، ترنر و الستر به ارائه‌ی چارچوب نظری خود درباره‌ی مسائل اجتماعی نظم در دو سطح خرد و کلان می‌پردازد و ضمن ارائه‌ی الگویی نظری، مسائل اساسی جامعه‌شناسی نظم را بیان می‌کند. این نظریّه قابل کاربرد در تحلیل مسائل اجتماعی مختلف از جمله مسائل خانواده نظیر طلاق (باستانی، ۱۳۸۹)، خشونت خانگی (چلبی، ۱۳۸۱؛ فیروزجاییان و همکاران، ۱۳۹٤) و بزهکاری نوجوانان (چلبی و روزبهانی، ۱۳۸۰) است. او از چهار نوع تعامل سخن می‌گوید، امّا در بررسی روابط خانوادگی عمدتاً تعامل ارتباطی مدّنظر است؛ زیرا در این نوع تعامل است که حق، تکلیف و عاطفه مبادله می‌شود (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۸). در این تحقیق با تأکید بر سطح خرد خانواده، به بررسی طلاق عاطفی به‌عنوان نوعی از اختلال در سطح خرد می‌پردازیم.

از نظر چلبی، فرد و تعامل، دو عنصر اساسی سازنده در سطح خرد هستند. از لحاظ تحلیلی نیز او تعامل را دارای دو وجه عمده‌ی ابزاری و اظهاری می‌داند. در تعامل با وجه صرفاً ابزاری، دیگری و تعامل برای کنش‌گر جنبه‌ی کاملاً ابزاری دارد و تعامل بیش‌تر دارای خصلت تصادفی و مشروط است، امّا آن‌چه افراد را به هم پیوند می‌دهد و موجب تکرار، دوام و متشکّل شدن تعاملات می‌گردد، بعد اظهاری تعامل است. در بعد اظهاری تعامل فرد حائز ارزش درونی یا مصرفی است؛ به‌عبارت دیگر، تعامل هدف است نه وسیله (همان: ۱۷). رابطه‌ی ابزاری خود هدف نیست، بلکه وسیله و محملی برای رد و بدل کردن چیزی یا هدفی خاصّ است. چنین رابطه‌ای سرد و ویژه و مبرّا از صمیمیّت است. روابط ابزاری ماهیّتاً سرد، حسابگرانه، خودخواهانه و فردگرا، خصومت‌زا و تضادآلود هستند. برخلاف رابطه‌ی ابزاری، رابطه‌ی اظهاری خود فی‌نفسه هدف است. چنین رابطه‌ای گرم و انتشاری است و در آن نوعی صمیمیّت، اعتماد و تعهّد وجود دارد (همان: ۲٤۹-۲۵۰). روابط خانوادگی از مصادیق روابط اظهاری محسوب می‌شود. تعلّق عاطفی و معاشرت‌پذیری، اساس این رابطه را تشکیل می‌دهند. در واقع، رابطه‌ی اظهاری اساس روابط اجتماعی است (همان: ۱۸).

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

بر پایه‌ی نظریّه‌ی چلبی، از طریق تعامل اظهاری، «ما» یا «اجتماع» یا «گروه‌های اجتماعی» شکل می‌گیرد؛ یعنی، سنگ بنای «ما» یا «اجتماع» تعامل است؛ البتّه مشروط بر این که تعامل صبغه‌ی اظهاری به خود گیرد. برای حفظ «ما» و بالطبع حفظ الگوهای تعاملی، نظم اجتماعی خرد حداقل در چهار بعد با چهار مشکل ماهوی مواجه است که این چهار مشکل عبارتند از: ۱. عدم هم‌فکری مشترک؛ ۲. عدم هم‌گامی مشترک؛ ۳. عدم هم‌دلی مشترک؛ ٤. عدم هم‌بختی مشترک.

۱. عدم هم‌فکری مشترک: نخستین ضرورت برقراری هر نوع رابطه‌ای، وجود نوعی نمادها و اطّلاعات مشترک است. این ضرورت حتّی در تعامل ابزاری نیز پابرجاست، امّا زمانی که پای روابط اظهاری به‌میان می‌آید حداقل نوعی اطّلاعات ارزشی و هنجاری مشترک نیز لازم است. بنابراین، بدون حداقل مجموعه‌ای از نمادها، اطّلاعات و ارزش‌های مشترک، پایداری نسبی تعاملات و «ما» قابل تصوّر نیست. در صورت نبودِ هم‌فکری مشترک در ابعاد مذکور، در سه عنصر نظم یعنی فرد، تعامل و «ما» اختلال ایجاد می‌شود؛ قابلیّت یادگیری فرد کاهش می‌یابد و فرد قدرت کنترل و انطباق خود را نسبت به محیط، به‌طور مؤثّری از دست می‌دهد. در این وضعیّت، فرد به لحاظ شخصیّتی و ارتباطی دچار اختلال می‌گردد؛ احساس تعهّد و تعلّق خود را نسبت به دیگران و «ما» از دست می‌دهد و به‌تدریج دچار آنومی و از خود بیگانگی می‌شود؛ یعنی نوعی سردرگمی، احساس جدایی و انزوا. هم‌چنین تعامل در بعد اظهاری مختل می‌گردد؛ به‌عبارت دیگر، روابط ارتباطی (اجتماعی) آسیب می‌بیند و حقوق و تکلیف در «ما» نیز مخدوش و مکدّر می‌شود.

۲. عدم هم‌گامی مشترک: مشکل دوم نظم خرد، مسأله‌ی هماهنگی مشترک است. نظم اجتماعی نوعی سازش بیرونی را طلب می‌کند. افراد ضمن این که نفع مشترکی دارند، هم‌زمان به‌طور نسبی و بالقوّه حائز منافع متضاد به‌ویژه در موقعیّت کمیابی نیز هستند. از طریق سازش بیرونی می‌توان عملاً به نوعی وحدت عمل و هم‌گامی مشترک نائل شد. بدیهی است در صورتی که مسأله‌ی هم‌گامی مشترک (سازش بیرونی دوجانبه) حل نشود، مصالح جمعی و بلندمدت تحت‌الشّعاع مصالح فردی و کوتاه‌مدّت قرار می‌گیرند. در نتیجه، حداقل «ما» در ارتباط بیرونی، قدرت انطباقی خود را از دست می‌دهد و از لحاظ درونی دچار مشکل انسجامی می‌شود.

۳. عدم هم‌دلی مشترک: مسأله‌ی سوم نظم در سطح خرد، مسأله‌ی فقدان هم‌دلی مشترک است. فقدان حداقل نوعی هم‌دلی و احساس تعلّق مشترک به معنای نبودِ «ما» و اضمحلال «ما» به «من»ها است. در صورتی که حداقل نوعی هم‌دلی مشترک وجود نداشته باشد، هر سه عنصر شخصیّت، تعامل و «ما» در وجه اظهاری دچار مشکل می‌شوند؛ نخست این که فرد، تعهّد و وابستگی عاطفی

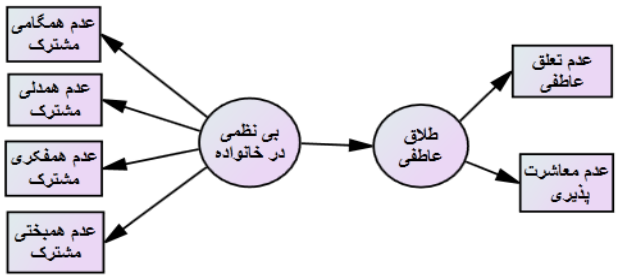
[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

خود را نسبت به دیگران به‌ویژه «ما» از دست می‌دهد. دوم این که تعامل اجتماعی معنا و مفهوم خویش را از دست می‌دهد و هر سه عنصر، خاصیّتی ابزاری به خود می‌گیرند. در این وضعیّت، نابودی و محو «ما» نیز نزدیک می‌شود.

٤. عدم هم‌بختی مشترک: آخرین مشکل ماهوی نظم اجتماعی که چلبی در سطح خرد مطرح می‌کند، عدم هم‌بختی مشترک است. مراد از هم‌بختی مشترک، نفع و اقبال مشترک است. اساساً نفع مشترک ریشه در نیازهای عام و مشترک انسانی دارد؛ نیازهایی که تأمین آن‌ها از طریق جمع و با مشارکت دیگران در جمع بیش‌تر ممکن است. تجلّی راه حل جمعی برای رفع برخی نیازهای مشترک در وضعیّت تعادلی یعنی تعادل‌های قراردادی (مانند قواعد رانندگی) یا در میثاق‌ها (مانند قانون) نهفته است. به نظر چلبی منظور از اقبال مشترک (خطر مشترک)، میزان نیاز متقابل افراد به تشریک مساعی فیزیکی است. او مظهر عالی این تشریک مساعی را تقسیم کار می‌داند (همان: ۱۹-۲۲).

با توجّه به نظریّه‌ی نظم خرد، اگر خانواده را اجتماعی کوچک و سطح خرد بدانیم، در صورت ایجاد مشکل در چهار سطح خرد مورد نظر، سه عنصر شخصیّت دچار اختلال می‌شوند و در این وضعیّت است که «ما» دچار مشکل می‌گردد. درباره‌ی موضوع تحقیق می‌توان گفت هنگامی که هم‌دلی، هم‌فکری، هم‌بختی و هم‌گامی در میان همسران با مشکل روبرو شود، شاهد اختلال در تعامل بین آن‌ها خواهیم بود. این اختلال می‌تواند خود را به شکل‌های مختلف از جمله طلاق بروز دهد. در این وضعیّت، بی‌نظمی‌ای شکل می‌گیرد که آسیب‌های مختلفی را در روابط بین دو فرد به دنبال دارد. طلاق عاطفی متقابل زن و مرد می‌تواند یکی از پیامدهای این بی‌نظمی باشد. در واقع، اختلال در بعد اظهاری تعامل همسران را می‌توان طلاق عاطفی خواند. این نوع طلاق، نمود پنهان برهم‌خوردن نظم در نظام خانوادگی است و در این حالت، خانواده از برخی مؤلّفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی نظم برخوردار نیست. در وضعیّت طلاق عاطفی، تعلّق عاطفی زوجین به عدم تعلّق عاطفی تبدیل می‌شود و آن‌ها عدم رابطه و معاشرت با یکدیگر را به رابطه‌ای گرم و صمیمی با همدیگر ترجیح می‌دهند. بر این اساس، مدل نظری زیر را می‌توان ترسیم کرد.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]



مدل شماره‌ی یک- مدل نظری ارتباط بین بی‌نظمی در سطح خرد خانواده و طلاق عاطفی

فرضیّه‌های پژوهش

با توجّه به مدل فوق می‌توان فرضیّه‌های زیر را طرح کرد:

فرضیّه‌ی کلّی

بی‌نظمی در خانواده بر طلاق عاطفی تأثیر دارد.

فرضیّه‌های جزئی

۱. عدم هم‌فکری مشترک بر طلاق عاطفی تأثیر دارد.

۲. عدم هم‌گامی مشترک بر طلاق عاطفی تأثیر دارد.

۳. عدم هم‌دلی مشترک بر طلاق عاطفی تأثیر دارد.

٤. عدم هم‌بختی مشترک بر طلاق عاطفی تأثیر دارد.

روش پژوهش

به لحاظ منطق روش‌شناختی، روش تحقیقِ پژوهش حاضر، پیمایشی[1] و از نوع مقطعی[2] است. جامعه‌ی آماری آن نیز شامل همه‌ی مردان و زنان متأهّل نوشهر بوده و تعداد نمونه با استفاده از فرمول کوکران، ۳۸٤ نفر تعیین گردیده، امّا با افزودن چند مورد، اطّلاعات از میان ٤۰۰ نفر از زوجین شهر نوشهر گردآوری شده است. در این تحقیق، از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای استفاده گردیده است؛ بدین صورت که ابتدا مناطق شهری به‌عنوان خوشه انتخاب شده و در مراحل بعدی محلّات، خیابان و کوچه به‌عنوان مبنای نمونه‌گیری در نظر گرفته شده‌اند.

[1] Survey
[2] Cross - sectional

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

در نهایت، با مراجعه به منازل، نمونه‌های مورد نظر انتخاب گردیده‌اند. داده‌های مورد نیاز تحقیق از طریق ابزار پرسش‌نامه‌ی محقّق‌ساخته به روش میدانی جمع‌آوری شده و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار SPSS و برای آزمون مدل نظری از نرم‌افزار AMOS استفاده گردیده است.

جدول شماره‌ی یک- ضریب آلفای شاخص‌های تحقیق

شاخص	تعداد گویه	ضریب آلفا
طلاق عاطفی (تعلّق عاطفی)	۸	۰/۹۲
طلاق عاطفی (معاشرت‌پذیری)	۸	۰/۹۰
عدم هم‌فکری	۱۲	۰/۷۷
عدم هم‌دلی	۱۲	۰/۸٤
عدم هم‌گامی	۱۲	۰/۸۹
عدم هم‌بختی	۱۲	۰/۷۵

تعریف متغیّر وابسته و متغیّر مستقل

متغیّر وابسته

در این تحقیق متغیّر وابسته، طلاق عاطفی است. طلاق عاطفی وضعیّتی است که در آن، احساسات منفی خشم، ناامیدی، زیان، رنجش، تنفّر و دشمنی جایگزین احساسات مثبت عشق و علاقه‌ی متقابل در روابط زوجین می‌شود. بر پایه‌ی نظر چلبی، طلاق عاطفی را می‌توان به‌مثابه اختلال در رابطه‌ی اظهاری بین زوجین در نظر گرفت. او روابط اظهاری را با دو بعد تعلّق عاطفی و معاشرت‌پذیری توضیح می‌دهد. بر این اساس، در این تحقیق طلاق عاطفی در دو بعد زیر مورد سنجش قرار گرفته است:

۱. عدم تعلّق عاطفی: وضعیّتی است که در آن، تعلّق عاطفی بین زوجین وجود ندارد؛ یعنی، با نوعی رابطه‌ی عاطفی منفی همراه با تنفّر و ناامیدی بین زوجین روبرو هستیم. این متغیّر با ۸ سؤال مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. عدم معاشرت‌پذیری: وضعیّتی است که در آن، زوجین به کنار هم بودن و کنش متقابل با یکدیگر در امور زندگی، تمایلی ندارند. در این وضعیّت علاوه بر قطع روابط عاطفی، تعامل بین زوجین به سردی می‌گراید. زوجین با هم زندگی می‌کنند، امّا همانند غریبه‌ها و حتّی سردتر از آن‌ها با یکدیگر برخورد می‌کنند. این متغیّر نیز با ۸ سؤال مورد بررسی قرار گرفته است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

متغیّرهای مستقل

متغیّر اصلیِ این تحقیق، بی‌نظمی اجتماعی در سطح خرد خانواده است. بر اساس نظر چلبی این بی‌نظمی از طریق چهار شاخص زیر مورد سنجش قرار می‌گیرد:

۱. عدم هم‌گامی مشترک: این متغیّر به عدم هماهنگی بین زن و شوهر هنگامی که دارای منافع متضادی هستند، اشاره دارد. در واقع، منظور از آن، نوعی عدم سازش دوجانبه و گذشت افراد نسبت به یکدیگر است و برای سنجش آن از ٦ گویه‌ی محقّق‌ساخته استفاده شده است. نمونه‌ی معرّف‌هایی که برای سنجش عدم هم‌گامی مشترک بین زن و شوهر تهیّه شده، عبارت است از: صرف‌نظر نکردن از خواسته‌ها نظیر خوردن غذاهایی که همسرش آن را دوست ندارد و کوتاه نیامدن در مسائلی در زمینه‌ی لباس پوشیدن، آرایش کردن و مسافرت رفتن.

۲. عدم هم‌فکری مشترک: این متغیّر به نبودِ مجموعه‌ای از نمادها و ارزش‌های مشترک در بین زن و شوهر اشاره دارد که برای سنجش آن در این تحقیق از ٦ گویه استفاده شده است. در این گویه‌ها از پاسخ‌گویان خواسته شده تا درباره‌ی اختلاف‌نظر خود و همسرشان در زمینه‌ی تصمیم‌گیری‌هایی درباره‌ی خرید منزل و ماشین، پس‌انداز یا دخل و خرج خانواده، چگونگی روابط با بستگان، لباس پوشیدن و شیوه‌ی تربیت فرزند پاسخ دهند.

۳. عدم هم‌بختی مشترک: این متغیّر، عدم نفع و اقبال مشترک است و منظور از اقبال مشترک نیز میزان نیاز متقابل افراد به تشریک مساعی فیزیکی است. مظهر عالی این تشریک مساعی را باید تقسیم کار دانست. در این تحقیق برای عملیّاتی کردن متغیّر عدم هم‌بختی مشترک از ۷ گویه استفاده شده است که تحمّل مشکلات زوجین توسّط دو طرف و میزان دردناک بودن شکست یکی از زوجین برای دیگری، از آن جمله‌اند. گزینه‌ی «کاملاً مخالفم» نشانگر عدم هم‌بختی و گزینه‌ی «کاملاً موافقم» بیانگر هم‌بختی است.

٤. عدم هم‌دلی مشترک: این متغیّر به معنای نبودِ «ما» و اضمحلال «ما» در «من» و فقدان احساس مشترک بین زوجین در زمینه‌ی مسائل تمشیتی، تربیتی، معیشتی و معاشرتی در خانواده است. در تحقیق حاضر، این متغیّر با ۷ گویه سنجیده شده است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

تحلیل یافته‌ها

توصیف اجمالی نمونه‌ی آماری

در این تحقیق، اطّلاعات از بین ٤۰۰ نفر از مردان و زنان متأهّل نوشهر جمع‌آوری شده است. میانگین سنّی افراد نمونه ٤۱ سال، پایین‌ترین سن ۱۸ سال و بالاترین آن نیز ۸۳ سال بوده است. هم‌چنین میانگین مدّت زمان ازدواج افراد نمونه ۱۹ سال، حداقل میزان ازدواج ۱ سال و حداکثر آن ٦۵ سال برآورد شده است. میانگین سنّ ازدواج افراد نمونه نیز ۲۳ سال، کم‌ترین سن هنگام ازدواج ۹ سال و بیش‌ترین آن ٤۷ سال بوده است. در زمینه‌ی تعداد فرزند، ۲٦/۹ درصد از افراد نمونه دارای یک فرزند و ۳۳/۳ درصد که بیش‌ترین افراد نمونه را تشکیل می‌دهند، دارای دو فرزند بوده‌اند. از لحاظ تحصیلات، افرادِ دارای تحصیلات فوق‌دیپلم و لیسانس با ٤۷/۷ درصد دارای بیش‌ترین فراوانی هستند و بعد از آن‌ها، دارندگان دیپلم با ۱۸/٤ درصد قرار دارند. بی‌سوادان نیز با ۱/٦ درصد کم‌ترین افراد نمونه را تشکیل می‌دهند. در تحصیلات بین دو جنس نیز بیش‌ترین فراوانی مربوط به فوق‌دیپلم و لیسانس با ۲۵/۵ درصد مردان و کم‌ترین فراوانی مربوط به بی‌سوادان با ۰/۵ درصد زنان (۳ نفر) است. با توجّه به وضعیّت تحصیلی دو جنس مرد و زن، مردان در تحصیلات بالا و زنان نیز در سطح تحصیلی زیر دیپلم بیش‌ترین فراوانی را داشته‌اند.

هم‌چنین مردان در شغل دولتی و آزاد دارای بیش‌ترین فراوانی و زنان نیز در هریک از این دو طیف مشاغل دارای کم‌ترین فراوانی بوده‌اند. ٤۷/۳ درصد از افراد، درآمد خود را زیر یک میلیون و ۳۳/۵ درصد از آن‌ها نیز درآمد خود را بین یک تا دو میلیون که بیش‌ترین فراوانی را تشکیل می‌دهد، اعلام کرده‌اند. هزینه‌ی ماهیانه‌ی خانواده‌ی بیش‌ترین افراد نمونه یعنی ٤٤ درصد زیر ۱/۵ میلیون تومان، هزینه‌ی ماهیانه‌ی خانواده‌ی ۳٤/۸ درصد از آن‌ها بین ۱/۵ تا ۲/۵ میلیون تومان و هزینه‌ی ماهیانه‌ی خانواده‌ی تعداد اندکی از مردم (٤/۳ درصد) بالاتر از ٤/۵ میلیون تومان بوده است. ۹۸ درصد از افراد نمونه تنها یک بار ازدواج کرده‌اند و ازدواج بیش‌ترین افراد نمونه یعنی ۷۱/۸ درصد، غیرفامیلی بوده است. هم‌چنین ٤۰/٤ درصد از افراد نقش اصلی را در ازدواج خود داشته‌اند. در ازدواج ۳۲/۹ درصد از افراد، خانواده و در ازدواج ۲٦/۷ از آن‌ها نیز هر دو (خانواده و فرد) دارای نقش اصلی بوده‌اند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

جدول شماره‌ی دو- توزیع فراوانی مربوط به طلاق عاطفی

طلاق عاطفی (کل) / طبقات پاسخ	فراوانی	درصد
کاملاً موافق	۱۸	٤/٥
موافق	٦٩	۱۷/۳
تا حدودی	۲٥٤	٦۳/٥
مخالف	٥۸	۱٤/٥
کاملاً مخالف	۱	۰/۲
کل	٤۰۰	۱۰۰
میانگین: ۲/۸ حداقل: ۱ حداکثر : ٥		

بر اساس اطّلاعات جدول فوق، در زمینه‌ی میزان طلاق عاطفی می‌توان گفت که اکثریّت افراد نمونه (٦۳/٥ درصد) احساس می‌کنند تا حدودی دچار طلاق عاطفی شده‌اند. در عین حال، میانگین کلّ شاخص نشان می‌دهد که طلاق عاطفی در میان افراد، بالاتر از حدّ متوسّط است. هم-چنین مردان نسبت به زنان دارای طلاق عاطفی بیش‌تری هستند.

آزمون فرضیّه‌ها

برای آزمون فرضیّه‌های تحقیق از آزمون هم‌بستگی پیرسون و برای تحلیل آزمون مدل نظری نیز از نرم‌افزار AMOS استفاده شده است. در ادامه، ابتدا به تحلیل و تفسیر روابط بین متغیّرهای مستقل و متغیّر وابسته (طلاق عاطفی و ابعاد آن) می‌پردازیم و در پایان، روابط چندگانه‌ی بین متغیّرها از طریق مدل ساختاری ارائه می‌شود.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

جدول شماره‌ی سه- آزمون تفاوت میانگین‌ها بین جنسیّت و نحوه‌ی گزینش همسر و طلاق عاطفی و ابعاد آن

متغیّر وابسته	گروه‌های مستقل	فراوانی	میانگین	میزان T و F	سطح معناداری
جنسیّت	زن	۲۰۰	۵۶	-۳/۲۹	۰/۰۰
	مرد	۲۰۰	۵۹		
نحوه‌ی گزینش همسر	خودم	۲۲۲	۵۹/۶	۱۱/۲۳	۰/۰۰
	خانواده‌ام	۱۸۱	۵۴/۶		
	هر دو	۱۴۷	۵۸/۱		

جدول فوق بیانگر آزمون تفاوت میانگین (T-test) بین متغیّر جنسیّت و طلاق عاطفی است. همان‌گونه که از جدول برمی‌آید، مردان طلاق عاطفی بیش‌تری نسبت به زنان دارند. سطح معناداری، بیانگر معناداری تفاوت میانگین‌هاست. هم‌چنین آزمون تفاوت بین میانگین‌های انواع نحوه‌ی گزینش همسر (آزمون F)، نشان‌دهنده‌ی معناداری تفاوت بین این میانگین‌هاست. بر اساس اطّلاعات جدول، افرادی که خود در انتخاب همسر نقش اصلی را داشته‌اند، نسبت به دیگران دارای طلاق عاطفی بیش‌تری هستند.

جدول شماره‌ی چهار- آزمون هم‌بستگی بین متغیّرهای مستقل و طلاق عاطفی و ابعاد آن

متغیّر مستقل	نام متغیّر	میزان هم‌بستگی	سطح معناداری
عدم هم‌گامی مشترک	طلاق عاطفی	۰/۴۴	۰/۰۰
	بعد عدم تعلّق عاطفی	۰/۴۳	۰/۰۰
	بعد عدم معاشرت‌پذیری	۰/۴۰	۰/۰۰
عدم هم‌دلی مشترک	طلاق عاطفی	۰/۵۰	۰ /۰۰
	بعد عدم تعلّق عاطفی	۰/۴۹	۰ /۰۰
	بعد عدم معاشرت‌پذیری	۰/۴۶	۰ /۰۰
عدم هم‌بختی مشترک	طلاق عاطفی	۰/۶۱	۰/۰۰
	بعد عدم تعلّق عاطفی	۰/۵۸	۰/۰۰
	بعد عدم معاشرت‌پذیری	۰/۵۸	۰/۰۰
عدم هم‌فکری مشترک	طلاق عاطفی	۰/۵۴	۰/۰۰
	بعد عدم تعلّق عاطفی	۰/۵۳	۰/۰۰
	بعد عدم معاشرت‌پذیری	۰/۵۱	۰/۰۰

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

بر اساس نظریّه‌ی چلبی در صورتی که بی‌نظمی در سطح خانواده وجود داشته باشد، خانواده (سطح خرد) دچار مشکل می‌شود و تعادل و ثبات خود را از دست می‌دهد. از این رو، این متغیّر و ابعاد آن به‌عنوان یک متغیّر مهم و اثرگذار بر طلاق عاطفی، بررسی شده است. تأثیر بی‌نظمی در خانواده بر طلاق عاطفی از طریق مدل‌سازی ساختاری مورد بررسی قرار گرفته، امّا برای بررسی ابعاد بی‌نظمی از هم‌بستگی پیرسون استفاده شده است.

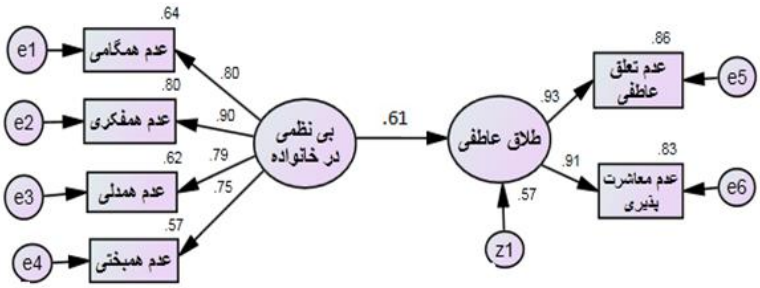
همان‌گونه که از جدول آزمون هم‌بستگی برمی‌آید، رابطه‌ی چهار بعد بی‌نظمی اجتماعی با طلاق عاطفی و ابعاد آن معنادار است. هم‌چنین میزان هم‌بستگی بین چهار بعد بی‌نظمی اجتماعی و طلاق عاطفی و ابعاد آن، بالا و جهت رابطه نیز مستقیم است؛ بدین معنا که هرچه عدم هم‌فکری، عدم هم‌بختی، عدم هم‌گامی و عدم هم‌دلی میان زوجین بیش‌تر باشد، طلاق عاطفی نیز بیش‌تر می‌شود.

آزمون مدل نظری

همان‌گونه که اشاره شد، برای آزمون مدل نظری تحقیق از نرم‌افزار AMOS به‌عنوان یکی از نرم‌افزارهای معادله‌ی ساختاری استفاده شده است. مدل ساختاری روشی برای آزمون مدل نظری است. بر این اساس، برای کاربرد این تکنیک لازم است که محقّق دارای مدل نظری پیش‌فرض باشد. در این تکنیک تلاش می‌شود میزان برازش مدل نظری نسبت به داده‌های نمونه‌ای سنجیده شود.

مدل زیر بیانگر آزمون مدل نظری تحقیق است. همان‌گونه که در مدل آمده، ضریب بتای تأثیر بی‌نظمی در سطح خرد خانواده بر طلاق عاطفی، ۰/۷۵ و جهت آن مثبت است. این امر بدین معناست که با افزایش بی‌نظمی اجتماعی در خانواده، طلاق عاطفی در هر دو بعد عدم تعلّق عاطفی و عدم معاشرت‌پذیری بیش‌تر خواهد شد. هم‌چنین، ضرایب بار عاملی شاخص‌ها برای هر دو سازه در محدوده‌ی بسیار خوبی قرار دارند که این امر به معنای اعتبار سازه است. در نهایت، سازه‌ی بی‌نظمی اجتماعی توانسته است ۵۷ درصد از تغییرات متغیّر وابسته (طلاق عاطفی) را تبیین کند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]



Degrees of freedom=7 sig=0/07 RMSEA=0/05 R2=57

مدل شماره‌ی دو- مدل ساختاری تأثیر بی‌نظمی اجتماعی در خانواده بر طلاق عاطفی و ابعاد آن

آماره‌های برازش در معادله‌ی ساختاری نشان می‌دهند که آیا مدل نظری با داده‌های نمونه تناسب دارد یا خیر؟ همان‌گونه که در جدول شماره‌ی پنج آمده، آماره‌ی کای اسکوئر (۱۹/۳۳) معنادار نیست که این امر، بیانگر برازش مدل تجربی ارائه‌شده در بالاست. هم‌چنین آماره‌ی ریشه‌ی دوم میانگین مربعات خطای برآورد (RMSEA=۰/۰۵)، بیانگر برازش قابل قبول مدل مسیر است و نسبت کا به درجه‌ی آزادی و آماره‌ی تطبیقی نیز در محدوده‌ی قابل قبولی قرار دارند. در مجموع، این آماره‌ها نشان می‌دهند که مدل نظری تحقیق توسّط داده‌های نمونه‌ای مورد حمایت قرار گرفته و تفاوت معناداری بین دو مدل وجود دارد.

جدول شماره‌ی پنج- شاخص‌های برازش برای سنجش مدل ساختاری

Chi- square	CFI	Sig	RMSEA	X2/ df
۱۹/۳۳	۰/۹۷	۰/۰۷	۰/۰۵	۲/۷٦

نتیجه‌گیری

هرچند گستره‌ی طلاق در جامعه‌ی ایرانی در حال افزایش است، به‌نظر می‌رسد با وضعیّت دیگری در جامعه‌ی ایرانی روبرو هستیم که زمینه‌ساز بسیاری از مسائل خانواده از جمله طلاق (قانونی) است. طلاق عاطفی که به معنای عدم معاشرت‌پذیری و عدم تعلّق عاطفی بین زوجین است، خود شروعی برای طلاق قانونی، خشونت خانگی، روابط فرا زناشویی و مسائل دیگر است. بر این اساس، پژوهش حاضر با تکیه بر فرض اساسی نظریّه‌ی نظم اجتماعی خرد چلبی، به بررسی جامعه‌شناختی طلاق عاطفی در میان زوجین پرداخته است. به این منظور، ٤۰۰ نفر از

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

مردان و زنان متأهّل نوشهر انتخاب و بررسی شده‌اند. نتایج حاصل از بررسی توزیع طلاق عاطفی حاکی از آن است که میزان طلاق عاطفی در میان زوجین بیش‌تر از حدّ متوسّط و در عین حال، طلاق عاطفی در میان مردان بیش‌تر از زنان است. هم‌چنین بررسی تأثیر نحوه‌ی انتخاب همسر بر طلاق عاطفی نشان می‌دهد زوجینی که خود در انتخاب همسر نقش اصلی را داشته‌اند نسبت به افرادی که خانواده در انتخاب همسر آن‌ها دارای نقش محوری بوده است، میزان طلاق عاطفی بیش‌تری ابراز کرده‌اند.

آزمون فرضیّه‌های اصلی تحقیق نشان‌دهنده‌ی آن است که بین عدم هم‌بختی مشترک، عدم هم‌گامی مشترک، عدم هم‌فکری مشترک و عدم هم‌دلی مشترک و طلاق عاطفی ارتباط معنادار و مثبتی وجود دارد. این امر درباره‌ی سازه‌ی بی‌نظمی اجتماعی در سطح خرد خانواده به‌عنوان فرضیّه‌ی اصلی تحقیق نیز صادق است. بر این اساس، هرچه بی‌نظمی اجتماعی و ابعاد آن در میان زوجین در خانواده بیش‌تر باشد، طبعاً طلاق عاطفی در دو بعد معاشرتی و تعلّق عاطفی نیز بیش‌تر خواهد شد. نکته‌ی قابل توجّه در این تحقیق، هم‌طرازی میزان طلاق عاطفی و میزان بی‌نظمی است. همان‌گونه که طلاق در نمونه‌ی مورد بررسی متوسّط رو به بالا بوده، میزان بی‌نظمی نیز به همین صورت متوسّط رو به بالا بوده است؛ زیرا میزان هم‌دلی ۷٤/٤ درصد، عدم هم‌گامی ٤٦/٤ درصد، عدم هم فکری ٥٤/۹ درصد و عدم هم بختی ٦۹/۳ درصد ارزیابی شده است.

آن‌چه از منظر این مقاله مهمّ است، نسبت بین بی‌نظمی در خانواده و طلاق عاطفی است. این موضوع مورد توجّه جامعه‌شناسان بوده است. پارسونز به نقش عنصر عاطفه در خانواده توجّه دارد و خانواده را تنها نهاد موجود در جامعه می‌داند که می‌تواند عشق و محبت را برای رشد شخصیّت انسانی در بهترین حد ارائه دهد (اتکینسون، ۱۹۸۷: ۱۱۰). به نظر او دل‌بستگی عاطفی بین اعضای خانواده با نظم و ثباتِ موجود در آن، رابطه‌ی مستقیم و مثبتی دارد. او هم‌چنین معتقد است که تمرکز اعضای خانواده در جهت اهداف همسان، دارای رابطه‌ای مستقیم با نظم در خانواده است (همیلتون، ۱۹۸۳: ۱۰۳). چلبی نیز بر آن است که در واقع، خمیرمایه‌ی اصلی ما احساس تعلّق افراد به یکدیگر و به ماست. دورکیم نیز در تحلیل نهایی، عاطفه را پایه‌ی هر نظم اجتماعی می‌داند (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۰). از دیدگاه لاک، از بین رفتن توجّه و محبّت بین زوجین موجب افزایش فروپاشی و ازهم‌گسیختگی زندگی زناشویی، بی‌نظمی خانواده و افزایش رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شود (کانگر و الدر، ۱۹۹۰: ٦٤۳-٦٥۳). در این تحقیق نیز تأثیر بی‌نظمی اجتماعی بر طلاق

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

عاطفی زوجین تأیید شده است. این موضوع، نتایج دو مطالعه‌ی دیگر را در این زمینه (پروین و همکاران، ۱۳۹۱؛ رضایی و همکاران، ۱۳۹۳) تأیید کرده است.

باید توجّه داشت که جامعه‌ی معاصر ایرانی با افزایش روزافزون طلاق قانونی روبرو است. میزان طلاق در ایران در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ به‌طور پیوسته در حال افزایش بوده و از ۹٤ هزار طلاق در سال ۱۳۸۵ به ۱۱۰ هزار در سال ۱۳۸۷، ۱۳۷ هزار در سال ۱۳۸۹ و ۱۵۰ هزار در سال ۱۳۹۱ رسیده است. میزان طلاق در ایران با توجّه به تعداد طلاق نسبت به جمعیّت، تقریباً برابر با میزان طلاق در سه کشور اصلی اروپای غربی یعنی فرانسه، آلمان و انگلیس است. نکته‌ی کلیدی‌ای که باید به آن توجّه داشت این است که طلاق قانونی در کشورهای اروپایی به‌راحتی اتّفاق می‌افتد و زوجین مجبور نیستند به خاطر موانع حقوقی و عرفی، بدون تعلّقات عاطفی با یکدیگر زندگی کنند. از این رو، مطالعات در حوزه‌ی طلاق عاطفی در کشورهای خارجی بسیار نادر است. مسأله‌ی متداول خانواده‌ی غربی، طلاق عاطفی نیست. امّا طلاق قانونی در جامعه‌ی ایرانی دارای موانع حقوقی و عرفی است و این امر، موجب شکل‌گیری و تداوم طلاق عاطفی در خانواده‌ی ایرانی می‌شود؛ زیرا اگرچه نخستین مرحله‌ی طلاق شش‌گانه (بوهانان، ۱۹۷۱؛ لاور، ۲۰۰۰)، طلاق عاطفی است، امّا در میان زوجین ایرانی در بسیاری از موارد این نوع طلاق به دلیل موانع پیشِ روی طلاق، به طلاق قانونی و انواع دیگر آن منجر نمی‌شود. در این وضعیّت و با توجّه به این که میزان طلاق عاطفی در مطالعه‌ی حاضر و مطالعات دیگر در ایران متوسّط رو به بالاست، باید گفت که آمار واقعی طلاق در ایران بسیار بالاتر از کشورهای غربی است؛ چرا که در آن کشورها آمار طلاق واقعی است، ولی در کشور ما بخشی از طلاق‌ها به صورت پنهان باقی می‌مانند. در این شرایط، هرچند زوجین با یکدیگر زندگی می‌کنند، امّا نه تنها تفاوتی با وضعیّت افراد مطلّقه ندارند، بلکه با آسیب‌های جدّی‌تر دیگری نظیر خشونت خانگی، روابط فرا زناشویی و آسیب‌های مربوط به کودکان روبرو خواهند بود.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۱) «هم‌خانگی، پیدایش شکل‌های خانواده در تهران»، **جامعه‌پژوهی فرهنگی**، سال سوم، شماره‌ی ۱، صص ۴۳-۷۷.

۲. احمدی حبیب و ملتفت، حسین (۱۳۸٤) **جمعیّت و توسعه با تأکید بر ایران**، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌ها.

۳. استیل، لیز و کلر، وارن (۱۳۸۸) **جامعه‌شناسی مهارتی خانواده**، ترجمه‌ی فریبا سیدان و افسانه کمالی، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.

٤. بخارایی، احمد (۱۳۸٦) **جامعه‌شناسی زندگی‌های خاموش در ایران (طلاق عاطفی)**، تهران: پژواک جامعه.

۵. پروین، ستار؛ داوودی، مریم و محمّدی، مریم (۱۳۹۱) «عوامل جامعه‌شناختی مؤثّر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی»، **مطالعات راهبردی زنان (کتاب زنان)**، سال چهاردهم، شماره‌ی ٥٦، صص ۱۱۹-۱۵۳.

٦. چلبی، مسعود (۱۳۷۵) **جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی**، تهران: نی.

۷. چلبی، مسعود و رسول‌زاده اقدم، صمد (۱۳۸۱) «آثار نظم و تضاد خانواده بر خشونت علیه کودکان»، **مجلّه‌ی جامعه‌شناسی ایران**، شماره‌ی ۲، صص ۲٦-٥٤.

۸. چلبی، مسعود و روزبهانی، تووران (۱۳۸۰) «نقش خانواده به‌عنوان عامل و مانع بزهکاری نوجوانان»، **پژوهش‌نامه‌ی علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی**، شماره‌ی ۲۹، صص ۹۵-۱۳۲.

۹. رضایی، حسین؛ رمضانی‌فر، حدیثه؛ قیصری، زهرا و حاتم‌زاده عربی، الهام (۱۳۹۳) «بررسی جامعه‌شناختی میزان و عوامل مؤثّر بر طلاق عاطفی در میان زنان مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره در سطح شهر همدان»، **سومین همایش ملّی آسیب‌های اجتماعی خانواده و زنان**، دانشگاه مازندران.

۱۰. سادات دورفرد، محیا (۱۳۹۱) «**رابطه‌ی طلاق عاطفی و اقدام به طلاق قانونی در میان زوجین مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده**»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۱۱. شکوری، علی و آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۱) «مدرنیته و خانواده»، **مجلّه‌ی علمی-پژوهشی دانشکده‌ی علوم انسانی دانشگاه اصفهان**، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳۷، صص ۲٤۵-۲٦۸.

۱۲. فروتن، یعقوب (۱۳۹۱) «چالش‌های خانواده‌ی معاصر و نوگرایی با تأکید بر طلاق در فرایند گذار جمعیّتی»، **مسائل اجتماعی ایران**، سال چهارم، شماره‌ی ۲، صص ۱۰۵-۱۲۹.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

۱۳. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹) **پایان نظم، سرمایه‌ی اجتماعی و حفظ آن**، ترجمه‌ی غلامعباس توسلی، تهران: جامعه‌ی ایرانیان.

۱٤. فیروزجاییان، علی‌اصغر و غلامرضازاده، فاطمه (۱۳۹۳) «تحلیل جامعه‌شناختی میزان و عوامل مؤثّر بر طلاق عاطفی»، **سومین همایش ملّی آسیب‌های اجتماعی زنان و خانواده**، دانشگاه مازندران.

۱۵. گلدنبرگ، ایدنه و گلدنبرگ، هربرت (۱۳۸۲) **خانواده درمانی**، ترجمه‌ی سیامک نقشبندی و حمیدرضا حسین‌شاهی بروانی، تهران: نشر روان.

۱٦. گود، ویلیام (۱۳۵۲) **خانواده و جامعه**، ترجمه‌ی ویدا ناصحی، تهران: نشر کتاب.

۱۷. مدنی، سعید (۱۳۸۹) **خشونت علیه کودکان در ایران**، تهران: آشیان.

۱۸. معیدفر، سعید و صبوری خسروشاهی، حبیب (۱۳۹۰) «تعارض فرزندان با والدین در سبک زندگی»، **فصلنامه‌ی برنامه‌ریزی رفاه و توسعه‌ی اجتماعی**، شماره‌ی ۷، صص ٦۷-۹۸.

۱۹. مور، استفن (۱۳۷٦) **دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی**، ترجمه‌ی مرتضی ثابت‌فر، تهران: انتشارات نشر.

۲۰. معین، محمّد (۱۳۷۱) **فرهنگ فارسی**، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.

۲۱. ملتفت، حسین (۱۳۸۱) «**بررسی عوامل مؤثّر بر گرایش زوجین به طلاق در شهرستان داراب**»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جمعیّت‌شناسی، دانشگاه شیراز.

22. Axnin, W. & Gand, A.T (1992) The relationship between cohabitation and Divorce, **Demography**, 29, 357-374.

23. Bradbury, T (2000) Research on the nature and determinants of marital satisfaction: a decade in review, **Journal of Marriage and Family**, 62 (4), 964-980.

24. Bennet, N.G (1998) Commitment and modern union, **American sociological review**, 53, 127-138.

25. Bumpass l. & Lu. H (2000) Trends in cohabitation and implication for children s family contexts in the United States, **population studies**, 54(1), 29-41.

26. Clarkberg, m (1995) Attitudes, Values and entrance into cohabitational versus, **social forces**, 74, 609-634.

27. Fraley, C.R. Heffernan. M,E (2013) Attachment and parental divorce: A test of the diffusion and sensitive period hypotheses, **Personality and Social Psychology Bulletin**, 39, 1199-1213.

28. Good w.j (1963) **world revolution and family patterns**, New York, Free Press.

29. Gan-mette, B & KariSlining, R (2014) Relationship dissatisfaction and other risk factors for future relationship dissolution: a population-based study of 18,523 couples, **Social Psychiatry and Psychiatric Epidemiology**, 49,109-119.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

30. Hakim c (2000) **work-lifestyle Changes in the 2ist century: Preference Theory**, Oxford University Press.
31. Markman, H. J., Stanley, S., & Blumberg, S. L (1994) **Fighting for your marriage: Positive steps for preventing divorce and preserving a lasting love**, San Francisco, CA: Jossey-Bass.
32. Stalder Daniel R (2011) The role of dissonance social comparison and marital status in thinking about divorce, **Journal of Social and Personal Relationships**, 29, 302-323.
33. Sharmabharit. K & Gokalnagar. G (2011) **Mental and emotional impact of divorce on women**, Vol 37, 125-131.
34. Oppong c (1993) Occupational and conjugal inequalities and insecurity: effects on family organization and size, In: **Women's position and demographic change**, Oxford, England, Clarendon Press, 339-59.
35. Oppenheim, M, K & Jensen. A (1995) **Gender and family change in Industrialized Countries**, Oxford: Clarendon Press.
36. Wait l. j (2005) marriage and family, **international journal of middle studies**, 14, 173-184.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]